

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

کلام مرحوم محقق نائینی با تفصیل و تطوّل که در آن بود و با اشکالاتی که تقریباً به جمیع مقدمات کلام ایشان وارد شد ملاحظه فرمودید و نتیجه آن شد که با بیان ایشان ما نتوانستیم که ترتب را بپذیریم. برخی از بزرگان در مقام توجیه و تصحیح کلام مرحوم نائینی برآمدند و مقصود ایشان را به يك نحو دیگری توجیه کردند که حالا ببینیم این هم صادق است یا نه؟

بیان صاحب منتقي الاصول:

بر حسب آنچه که در کتاب منتقي الاصول (ج 2، ص 413) آمده، ایشان فرموده اند که: اولاً ببینیم که در باب ترتب مدعا چیست تا بعد ببینیم دلیل چیست؟ مدعا در باب ترتب این است که ما دو امر داریم، این دو امر در زمان واحد اجتماع پیدا کرده اند اما این دو امر بر حسب ادعای ترتب، تنافی در مرحله‌ی تاثیر ندارند.

اگر دو امر در زمان واحد در عرض یکدیگر باشند که در عرض یکدیگر، یعنی عنوان ترتب در آنها نباشد. اینکه در عرض یکدیگر هستند معنایش این است که این دو تا امر از حیث تاثیر بینشان تنافی است. هر کدام در زمان واحد در عرض یکدیگر نمی توانند تاثیر فعلی داشته باشند. نمی توانند داعی باشند بالفعل، داعیت فعلیه ندارند.

ترتبی ها می گویند ما با نظریه ترتب راهی را طی می کنیم که دو تا امر در زمان واحد اجتماع پیدا کنند در حالی که بین این دو تا امر موثریت فعلیه و داعیت فعلیه در زمان واحد نیست. یعنی روی نظریه ترتب اینطور نیست که هر دو امر در زمان واحد بالفعل داعی باشند به سویی متعلق و موثریت فعلیه داشته باشند.

و این ادعا منشأش این است که فرموده اند که اینکه ما می گوییم در ترتب داعیت فعلیه هر دو با هم ندارند، این ناشی از يك خصوصیتی است، يك چیزی در میان وجود دارد که این مرز برای تاثیر امر اهم و امر مهم است و آن به نام عصیان است.

وقتی که عصیان شد امر به اهم، با عصیان داعیت فعلیه و موثریت فعلیه امر به اهم تمام می شود. اما همین زمانی که موثریت فعلیه امر به اهم تمام می شود، امر به مهم داعیت بالفعل پیدا می کند و موثریت بالفعل پیدا می کند. این مدعای ترتبی ها است.

بعد فرمودند که دلیل مطلب این است که اگر از ما سوال کنند آیا هر امری نسبت به موثریت که این موثریت تقریباً همان عبارت اخري امتثال است و نسبت به عدم موثریت که عدم موثریت همان عصیان است، آیا هر امری نسبت به این دو تا، موثریت و عدم موثریت اطلاق دارد یا مقید به یکی از این دو تا است، ما می گوییم نه اصلاً نسبت به موثریت و عدم موثریت نه اطلاق وجود دارد و نه تقیید وجود دارد.

برای اینکه مساله موثریت و عدم موثریت، فرع بر وجود امر است. موثریت و عدم موثریت از امور عارضه و از اموری است که ملحق می شود بعداً به امر. لذا امر نمی تواند نسبت به این دو تا بگوییم یا اطلاق دارد یا تقیید دارد.

حالا که اینچنین شد(که البته حالا من خیلی به نحو اجمال بیان ایشان را عرض می کنم و رد می شوم) می فرمایند: حالایی که نسبت به موثریت و عدم موثریت اطلاق و تقييد ندارد، ما بيايم يك نتیجه ای در اینجا می گیریم و آن نتیجه این است که در زمانی که این حکم و این امر عصیان می شود، در آن زمان حکم ثابت است. برای اینکه شما دارید عصیان می کنید امر را و عصیان فرع وجود امر است. خوب تا امر نباشد عصیان معنا ندارد.

منتهی مرز امر تا همین زمان عصیان است. نسبت به ماوراء عصیان و بعد العصیان این امر دیگر موثریت و داعویتی در آن وجود ندارد. این نتیجه را می گیرند و بعد می فرمایند ما به مدعای خودمان می رسم. ما اثبات کردیم امر نسبت به موثریت و عدم موثریت نه اطلاق در آن معنا دارد نه تقييد. یعنی نمی شود گفت این امر ثابت است آنجا که موثر باشد، نمی شود گفت این امر ثابت است، مقید به عدم تاثیر است.

در زمان عصیان، امر خود به خود ثابت است، لا باطلاق و لا بالتقييد، حالا که ثابت است این امر بعد از عصیان هم نظری ندارد، نتیجه این می شود که امر به اهم تا زمانی که عصیان شد، تاثیر دارد، داعویت دارد، اما بعد از عصیان آنچه که داعویت دارد دیگر امر به مهم است و بالتیجه در زمانی که امر به مهم داعویت دارد دیگر امر به اهم داعویت فعلیه ندارد و این ترتب است.

ترتب یعنی اثبات کنیم که دو تا امر در زمان واحد هستند، اما این دو تا امر داعویت فعلیه در يك زمان ندارند بلکه آن زمانی که داعویت امر به اهم تمام می شود که عبارت از عصیان است، موثریت و داعویت امر به مهم شروع می شود و با این بیان می فرمایند که ما قبول می کنیم مساله ترتب را؛ و می فرمایند با این بیان آن اشکال مرحوم آخوند در کتاب کفایه آن اشکال برطرف می شود.

مرحوم آخوند فرمودند که درست است در مرتبه اهم، مهم با او مطارده ندارد، اما در مرتبه مهم شما می گوید امر به اهم هست و امر به اهم با او مطارده دارد. می فرماید اگر مقصود مرحوم آخوند این است که امر به اهم اطلاق دارد، خوب ما الان آمدم اثبات کردیم که امر نسبت به موثریت و عدم موثریت اصلا نه اطلاق در آن وجود دارد و نه تقييد. لذا با این بیان ما این اشکال مرحوم آخوند به این نحو برطرف می شود.

يك بیانی شبیه همین بیان و چه بسا بگویم اصلا صاحب کتاب منتقی این بیان خودش را از نظریه مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه گرفته است، منتهی با يك مقداری تغییر در تعبیر و يك اختلافی بینشان وجود دارد. کما اینکه در خیلی از جاهای کتاب منتقی این روش ملاحظه شده که بعضی از نظریاتشان، لبش برمی گردد به نظریه مرحوم محقق اصفهانی. حالا من نظریه اصفهانی را هم عرض کنم تا ببینیم حالا آیا این دو تا بیان برای اثبات ترتب کافی است یا نه؟

نظریه محقق اصفهانی:

مرحوم محقق اصفهانی(در کتاب نهایه الدرایه، ج2، ص241) فرموده است: «والتحقیق الحقیق بالتصدیق، فی تجویز الترتب هو» تحقیقی که سزاوار تصدیق است، آمدند يك تحقیقی را ارائه دادند، این تحقیق از چند تا مقدمه کوتاه تشکیل می شود. يك مقدمه این است که هر امری نسبت به متعلق خودش از قبیل مقتضی به مقتضاست. یعنی در هر امری مثلا وقتی مولا می گوید صل، امر به صلاه نسبت به خود صلاه عنوان مقتضی را دارد نسبت به مقتضا.

مقدمه دوم این است که اگر دو تا مقتضی از حیث تاثیر متنافی باشند، گاهی اوقات دو تا مقتضی متنافی نیست، مولا امر به صلاه کرده، امر به صوم هم کرده، بین صوم و صلاه در مرحله اقتضاء و بین این دو تا مقتضاء تنافی وجود ندارد و لذا قابلیت جمع دارد.

این را ما کار نداریم، فرض را آنجایی می آوریم که اگر دو تا مقتضا، بینشان تنافی بود، یعنی خود مقتضی ها یا باید این مقتضا موجود باشد یا مقتضای دیگر موجود باشد و غرض هم تعلق پیدا بکند به فعلیت مقتضا، اینجا عقل می گوید تاثیر هر دو مقتضی با هم محال است. اگر تنافی بینشان باشد تاثیر هر دو مقتضی می شود محال.

مقدمه سوم، فرموده اند که اینجایی که دو تا مقتضی با هم تنافی دارند، اگر ما به نحو ترتب درست بکنیم تنافیشان از بین می رود. بگوییم مقتضی (الف) تاثیر در مقتضای خودش دارد و وقتی که تاثیر در مقتضای خودش نداشت، مقتضی (ب) تاثیر در مقتضای خودش پیدا می کند. اگر آمدید تاثیر مقتضی دوم در مقتضای خودش را مترتب کردیم بر عدم موثریت مقتضی اول در مقتضای خودش، این می شود ترتب و با این ترتب دیگر آن مقتضی اول مانعیتی از آن مقتضی دوم ندارد.

بعد از این سه تا مقدمه نتیجه می گیرند، نتیجه ای که مرحوم اصفهانی می گیرند این است که در باب ترتب ما می آییم می گوییم دو تا امر داریم، هر امری مقتضی متعلق خودش است، لیکن امر دوم چه زمانی مقتضی متعلق خودش است؟ زمانی که امر اول نسبت به مقتضای خودش دیگر موثریت فعلیه نداشته باشد، وقتی موثریت فعلیه نداشت، اینجا دیگر تنافی وجود ندارد.

این هم خلاصه تحقیق مرحوم اصفهانی است. پس خلاصه نظریه ایشان این شد که ما ترتب را برمی گردانیم به این معنا که مقتضی دوم بعد از آنی که مقتضی اول موثریت فعلیه نداشت ما می گوییم مقتضی دوم تاثیر خودش را می گذارد. آنوقت با این بیان باز همان اشکال مرحوم آخوند هم جواب داده می شود. مرحوم آخوند اشکالشان به ترتبی ها این بود که خوب در مرتبه ای مهم اهم وجود دارد. مرحوم آخوند به ترتبی فرمود شما می گویید ترتب در مرتبه ای اهم مهم نیست اما در مرتبه مهم اهم هست، پس در این مرتبه تنافی و مطارده وجود دارد.

مرحوم اصفهانی می فرماید: مطارده فرع بر این است که هر دو تا در زمان واحد موثریت فعلیه داشته باشند، در حالیکه ما می گوییم آن زمانی که موثریت فعلیه امر به اهم هست در آن زمان موثریت فعلیه امر به مهم نیست. و آن زمانی که موثریت فعلیه امر به مهم هست، در آن زمان موثریت فعلیه امر به اهم تمام شده.

تنافی در صورتی است که ما بگوییم این دو تا امر در زمان واحد هر دو دارای موثریت فعلیه هستند در حالیکه روی نظریه ای ترتب این دو تا امر موثریت فعلیه در زمان واحد ندارند، لذا با این بیان مرحوم اصفهانی آن اشکال مهم مرحوم آخوند که بالاخره مطارده در يك طرف هست و فرمودند مطارده در طرف واحد هم کفایت می کند برای اینکه این استحاله تحقق پیدا کند، روی این بیان مرحوم اصفهانی می گوییم مطارده وجود ندارد؛ آن زمانی که امر به اهم موثریت فعلیه دارد، امر به مهم موثریت فعلیه ندارد، آن زمانی که امر به مهم موثریت فعلیه دارد زمانی است که امر به اهم موثریت فعلیه اش را از دست داده. این دو تا بیان آنی که من می خواستم عرض کنم این است که ولو اینکه صاحب کتاب منتقی بیان فرمودند که کلام مرحوم اصفهانی هم شبیه نظر ما است اما روشن است که نظری که ایشان داده و توجیهی که مرحوم یعنی صاحب منتقی از کلام مرحوم نائینی گرفته درست متخذ از کلام مرحوم اصفهانی است و هر چند ایشان سعی فرموده که يك فرقی بین اینها درست بشود به نظر ما فرق اساسی بین اینها وجود ندارد.

اینجا چند مطلب است: يك مطلب این است که حالا آیا این کلام منتقی می تواند تصحیح و توجیه برای کلام مرحوم نائینی باشد؟ یعنی واقعا مرحوم نائینی همین را می خواهند بفرمایند می خواهند بفرمایند که امر تا زمان عصیان موثریت فعلیه دارد، از زمان عصیان به بعد موثریت فعلیه و داعویت فعلیه اش را از دست می دهد.

نظر استاد محترم:

به نظر ما این يك بیان مستقلى است، کما اینکه خوب خود مرحوم اصفهانی هم آمده اند به عنوان يك بیان مستقل ذکر کردند. شاهد بر عرض ما این است که مرحوم نائینی تصریح کرد که در باب ترتب نسبت طلبیه هیچ تنافی بینشان نیست.

بین نسبت طلبی در امر به اهم و نسبت طلبی در امر به مهم تنافی وجود ندارد. یعنی می خواهند بفرمایند روی نظریه ترتب هر دو تا امر نسبت طلبیه شان موجود است. در حالیکه طبق این بیان اصفهانی و طبق این تصحیحی که در کتاب منتقی آمده، امر به اهم نسبت طلبیه اش تا زمان عصیان است.

زمان عصیان که شد دیگر این نسبت طلبیش را هم از دست می دهد و عنوان داعویت دیگر ندارد. نسبت طلبی یعنی اینکه مولا

این فعل را طلب کرده. آنچه که مرحوم نائینی فرمود این بود که بین نسبت فاعلی در امر به اهم و نسبت طلبی در امر به مهم تنافی وجود دارد و لذا برگرداندند به يك قضیه منفصله که «اما ان تفعل الاله و اما ان يكون المهم واجبا عليك». بنابراین این اولاً نه توجیه کلام نائینی است نه تصحیح کلام نائینی است خودش يك وجه مستقلى است؛ این اولاً. حالاً ثانیاً ما می خواهیم ببینیم که ما باشیم و این نظریه‌ی مرحوم اصفهانی، آیا با این نظریه مرحوم اصفهانی مساله ترتب درست می شود یا نه؟ همان اشکالی که بر خود مرحوم نائینی ما وارد کردیم همان اشکال هم در اینجا جریان دارد.

اشکال مهم بر مرحوم نائینی این بود، چطور شما بین این دو تا مطلب جمع می فرمایید، که از يك طرف بگویید امر هست، تکلیف فعلیت هم دارد اما از يك طرف بگویید اگر متعلق را انجام داد متعلق مطلوب نیست. این قابل جمع نیست این دو تا با هم. یعنی روی نظریه‌ی ترتب لازمه ترتب این است که تکلیف فعلی باشد اما اگر مکلف هم آمد تکلیف را انجام داد این مطلوبیت ندارد.

نائینی فرمود اگر کسی آمد بر فرض محال امر به اهم و امر به مهم را در زمان واحد هر دو را با هم آورد فرمود روی نظریه ترتب امر به مهم متعلقش مطلوبیت فعلیه ندارد درحالیکه چطور می شود تکلیف فعلی باشد متعلق مطلوبیت فعلیه نداشته باشد بنابراین همین اشکال هم در اینجا جریان دارد شما می خواهید بگویید در زمان واحد دو تا امر داریم اما داعویت فعلیه ندارد خوب نمی شود این امر باشد اما بالفعل داعی نباشد.

می گوییم زمانی که عصیان آمد. خوب اینجا سوال ما این است شما می گویید دیگر داعویت فعلیه اش تمام می شود امر هست یا نه؟ می گویم بله امر هست. می گوییم چطور می شود امر باشد داعویت فعلیه اش تمام باشد؟ یا باید بگویید امر اصلاً نیست، یعنی بگویید آقا در زمانی که مکلف مشغول به مهم است، اصلاً اهم دیگر امر ندارد، این برخلاف نظریه ترتب است، ترتبی ها همه‌ی همشان این است که بگویند در زمان اتیان مهم باز امر به اهم هست.

بنابراین این بیان مرحوم اصفهانی هم و همان توضیحی هم که مرحوم صاحب منتقی هم کردند، اینها هیچکدام مشکله ترتب را حل نمی کند.

حالا اینجا ما باید باز انظار قائلین به ترتب را بیان بکنیم کسانی که باز نظریه ترتب را قائل هستند و ببینیم آنها باز همین دلیل را دارند یا دلیل دیگری را دارند، يك مقدار از این انظار باقی می ماند.